



پیش بینی اضطراب جدایی بر اساس سبک های دلبستگی در کودکان پایه اول ابتدایی

فاطمه پیرزاده^۱

۱. نویسنده مسئول: دانشجوی کارشناسی ارشد، دانشگاه آزاد اسلامی، علوم و تحقیقات، اهواز، ایران.

E-mail : fateme.pirzadeh۴۰۰@gmail.com

چکیده

پژوهش حاضر با هدف پیش بینی اضطراب جدایی بر اساس سبک های دلبستگی در کودکان پایه اول ابتدایی شهر اهواز می باشد. جامعه آماری پژوهش شامل کلیه دانش آموزان پایه اول ابتدایی شهر اهواز در سال تحصیلی ۹۹-۱۳۹۸ بود. به منظور نمونه تعداد ۵۰ نفر از دانش آموزان پایه اول ابتدایی می باشد که به صورت انتخاب تصادفی چند مرحله ای از بین کلیه دانش آموزان پایه اول انتخاب شدند. برای جمع آوری داده ها از پرسشنامه مقیاس اضطراب کودکان و پرسشنامه سبک های دلبستگی کودکان استفاده گردید. داده ها پس از جمع آوری به وسیله نرم افزار SPSS مورد تجزیه و تحلیل قرار گرفتند یافته های پژوهش نشان داد که سبک های دلبستگی ناایمن اجتنابی، دو سوگرا و آشفته با اضطراب جدایی کودکان رابطه معنی دار در سطح ۰/۰۵ دارند اما بین سبک های دلبستگی ایمن و اضطراب جدایی کودکان رابطه معنی داری مشاهده نگردید.

واژه های کلیدی اضطراب جدایی، سبک دلبستگی ایمن، سبک دلبستگی اجتنابی، سبک دلبستگی دو سوگرا.

مقدمه

خانواده به عنوان یک نهاد اجتماعی مهم ترین و عمده ترین نقش را در تربیت کودک ایفا می نماید. هم چنین هیچ بستری از نظر قدرت و گستره ی تأثیر با خانواده برابری نمی کند. خانواده بین افراد پیوندهایی برقرار می کند که منحصر به فرد هستند. کودکان در خانواده زبان، مهارت ها و ارزش های اجتماعی و اخلاقی فرهنگ خود را می آموزند و بدون تردید یکی از عوامل مهم و مؤثر در کسب مهارت ها الگوهای تربیتی خانواده و شیوه های ارتباط والدین با فرزندان می باشد. (کارازه و همکاران، ۱۳۹۴). تحقیقات نشان داده اند که روابط خانوادگی به طور کل و روابط بین والدین و فرزندان بطور خاص، تأثیر عمیقی بر سلامت روانی، فیزیکی و اجتماعی کودک دارد. تعاملات خانوادگی ضعیف، شامل فرزند پروری بی ثبات و مبتنی بر تنبیه، نگرش والدین طردکننده یا سرد، قوانین انضباطی سخت و ناپایدار، دلبستگی ناایمن، نظارت یا کنترل ناکافی والدین و اختصاص زمان اندک به کودک و فقدان ارتباط مثبت با او، به عنوان عوامل خطر و پیش بینی کننده در نظر گرفته می شوند که به طور کلی کودکان را در معرض رفتار پرخاشگرانه قرار می دهند (عباسی و همکاران، ۱۳۹۴).

یکی از نظریه هایی که به ارتباط های والد-کودک و نقش آن در اختلال های بعدی کودکان در طول دوران تحول پرداخته است، نظریه دلبستگی است. نظریه دلبستگی به دانش ما درباره پیوندهای بین تجربه های اولیه کودکان با مراقبانشان و عملکرد و سازش یافتی اجتماعی و عاطفی بعدی کمک می کند. فرمول بندی بالبی از نظریه دلبستگی بیانگر این است که تجربه های اولیه مخرب در ارتباط های والد-کودک می تواند در فرایندهای عملکردی و ارتباط های کودکان تنظیم شود، طوری که عملکرد روانی بعدی را تحت تأثیر قرار خواهد داد (اسماعیل پور و همکاران، ۱۳۹۵). نیاز های دلبستگی در رابطه با کودک از یک سو و تلاش همیشگی وی برای تغییر رفتار از سوی دیگر و در نهایت احساس نگرانی، اضطراب و خشم مادر را افزایش می دهد. اضطراب کودک و اختلال های آن مبتنی بر اختلال های دلبستگی تعریف می شود. پژوهشگران تأکید بسیاری بر تأثیر، روابط دلبستگی دوران و شیوه مراقبت دوران کودکی بر رشد اضطراب و روند تحولی اختلال های اضطرابی داشته اند.